



شرایط و آثار حقوقی ضم و کیل

دکتر علی غریبه^۱

چکیده

وکالت اعم از وکالت ساده، بلاعزل و وکالت در راستای عقد بیع که غالباً با سند رسمی مستند می‌شود، ماهیتی جزء وکالت نداشته و اثر آن صرفاً اعطای نیابت به وکیل برای انجام موضوع وکالت می‌باشد و با اعطای این گونه وکالت‌ها حق انجام وکالت از موکل ساقط نشده و موکل چنانچه حق انجام موضوع وکالت را از خود سلب نکرده باشد، می‌تواند وکیل دیگری را به وکیل اول ضمیمه کند. لیکن باید گفت اقدام به ضم وکیل با اصول حاکم بر قراردادهای از جمله اصل حاکمیت اراده و اصل نسبی بودن قراردادهای مغایر بوده و فاقد نفوذ و آثار قانونی می‌باشد. در این مقاله نگارنده با شیوه توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر تجربیات خود سعی در تحلیل شرایط و آثار حقوقی ضم وکیل در رویه قضایی و نقد و تحلیل نظریات موجود را دارد.

کلید واژه: وکالت، بلاعزل، ضم وکیل، وکالت در راستای بیع.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ وکیل پایه یک دادگستری و استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.

مقدمه

یکی از عقودی که در روابط بین مردم رایج بوده و با سند رسمی نیز مستند می‌شود عقد وکالت با اسقاط حق عزل ضمن آن می‌باشد که از آن به وکالت بلاعزل تعبیر می‌شود. گاهی موکل بعد از اعطای وکالت بلاعزل به کسی، به هر دلیلی درصدد ایجاد محدودیت برای وکیل و حتی جلوگیری او از استفاده از آن وکالت می‌باشد. یکی از شیوه‌هایی که در سال‌های اخیر غالباً در بین مردم عادی و نیز سردفتران و سایر صاحب منصبان امر حقوقی طرفدار یافت، ضمیمه کردن وکیل دیگری به وکیل سابق است. آنچه در این مقال مورد نظر ماست پاسخ به این سوالات است که بر فرض که ضم وکیل واجد آثار حقوقی باشد، تحت چه شرایطی امکان ضم وکیل وجود دارد و چنانچه ضم وکیل با رعایت تمام شرایط صورت بگیرد، از نظر حقوقی چه آثاری بر آن مترتب می‌باشد؟ برای پاسخ به آن سوالات لازم است مطالب در دو قسمت به ترتیب زیر ارائه شود:

۱ - شرایط ضم وکیل

برای اینکه موکل بتواند وکیل دیگری را به وکیل سابق خود ضمیمه کند، باید بعد از اعطای وکالت به دیگری همچنان حق انجام موضوع وکالت را داشته باشد و این حق را از خود ساقط نکرده باشد. بر فرض که ضم وکیل دارای نفوذ حقوقی باشد، شروط مزبور لازمه امکان ضم وکیل بوده که به شرح ذیل نیاز به تبیین دارد:

۱-۱- برخورداری از حق انجام موضوع وکالت بعد از اعطای وکالت

با توجه به اینکه طبق ماده ۶۶۲ قانون مدنی موکل در امری می‌تواند به دیگری وکالت دهد که از اهلیت تمتع و توانایی قانونی به عبارتی حق نوعی برای انجام آن امر برخوردار باشد لذا در موردی که موکل برای انجام امر خاصی به دیگری وکالت بدهد و درصدد ضمیمه کردن وکیل دیگر به وکیل سابق و اعطای وکالت نسبت به همان موضوع به وکیل لاحق باشد، این سوال مطرح می‌شود که آیا با اعطای وکالت به وکیل سابق، حق و توانایی قانونی موکل برای انجام آن موضوع از بین می‌رود یا همچنان از حق مزبور برخوردار بوده و می‌تواند موضوع مزبور را شخصاً یا بواسطه وکیل دیگر انجام دهد؟ در پاسخ باید گفت اصولاً موکل با اعطای نیابت به دیگری برای انجام امری از طریق عقد وکالت از جمله وکالت بلاعزل، حق مباشرت به انجام آن امر را از دست نداده و همچنان از آن حق برخوردار می‌باشد (صفایی و جواهر کلام، ۱۴۰۱، ۲۲۶). زیرا حقوق مالکانه موکل نسبت به متعلق وکالت در اثر عقد وکالت به وکیل منتقل نمی‌شود و یا حق مزبور از وی ساقط نمی‌گردد و اثر عقد وکالت صرفاً اعطای اذن و نیابت برای انجام امر مورد نظر طرفین عقد بوده و با بقاء حقوق مالکانه، موکل حق تصرف در موضوع وکالت را

بالمباشره یا بواسطه وکیل دیگری دارد. کما اینکه از ماده ۶۸۳ قانون مدنی نیز چنین برمی آید زیرا مقرر می‌دارد: "هرگاه.....موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد.....وکالت منفسخ می‌شود." قانونگذار در این ماده با پذیرش بقاء حق تصرف موکل نسبت به موضوع وکالت بعد از عقد وکالت، او را مجاز به انجام موضوع وکالت دانسته است. بنابراین لازمه ضم وکیل، برخورداری موکل از حق تصرف در مورد وکالت سابق بوده که اصولاً ایشان همچنان بعد از اعطای وکالت از آن برخوردار می‌باشد. در مواردی در بقاء حق انجام عمل برای موکل بعد از اعطای وکالت شبهه و تردید صورت گرفته است که لازم است این موارد، مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد:

۱-۱-۱- در اعطای وکالت برای تنظیم سند رسمی در راستای عقد بیع

در جایی که عقد بیعی برای انتقال مالکیت مالی منعقد می‌شود و در راستای آن فروشنده برای تنظیم سند رسمی به نام خریدار به وی وکالت می‌دهد این سوال مطرح شده است که آیا اثر این وکالت، انتقال حق تنظیم سند برای وکیل (خریدار) بوده یا مانند هر وکالت دیگر اثر آن ایجاد نیابت و اذن می‌باشد؟ چنانچه در پاسخ گفته شود (کریمی، ۱۳۹۴: ۶۵)، اثر وکالت‌هایی که در راستای عقد بیع و برای تنظیم سند رسمی واقع می‌شوند، انتقال حق تنظیم سند از فروشنده به خریدار می‌باشد. در این صورت به جهت انتقال حق مزبور به خریدار و زوال حق فروشنده راجع به تنظیم سند، که عدم توانایی قانونی ایشان را برای انجام آن امر به دنبال دارد (ماده ۶۶۲ ق. م) نه تنها فروشنده (موکل) بعد از اعطای وکالت به خریدار راساً نمی‌تواند به انجام موضوع مزبور قیام کند بلکه با توکیل و اعطای وکالت به وکیل دیگر نیز نمی‌تواند به انجام آن مبادرت کند و لذا در این حالت بحث ضم وکیل سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود. به نظر می‌رسد نظریه انتقال حق تنظیم سند با عقد بیع و اعطای وکالت خالی از اشکال نباشد زیرا:

اولاً- صرف انعقاد بیع و اعطای وکالت برای تنظیم سند، بر انتقال حق فروشنده نسبت به تنظیم سند رسمی به خریدار دلالت نمی‌کند. زیرا مقتضای عقد بیع انتقال مالکیت مورد معامله و مقتضای وکالت نیز اعطای نیابت می‌باشد (صفایی و جواهر کلام، ۱۴۰۱: ۲۸) و با توجه به اصل عدم انتقال حق تنظیم سند، انتقال حق مزبور مستلزم وجود دلیل و سبب شرعی و قانونی می‌باشد. بر مبنای بقاء حق مزبور برای فروشنده بعد از عقد بیع و در جهت اعمال حق مزبور است که اعطای وکالت برای خریدار برای تنظیم سند قانوناً ممکن است و الا چنانچه با عقد بیع حق مزبور به خریدار منتقل می‌شد، اعطای وکالت از سوی فروشنده برای اعمال حقی که وجود ندارد، غیرقانونی و غیرمنطقی خواهد بود. بعلاوه بر اساس بقاء حق مزبور است که خریدار مجاز به الزام فروشنده به اجرای حق مزبور یعنی تنظیم سند می‌باشد و الا الزام به انجام امری که شخص قانوناً حقی بر آن ندارد، قانوناً قابل تصور

نمی‌باشد. بنابراین بعد از عقد بیع همچنان حق تنظیم سند با فروشنده بوده و ایشان برای اعمال و اجرای این حق به خریدار نیابت می‌دهد.

ثانیاً - اگر نظر مزبور پذیرفته شود، آثار و نتایج سوئی را در روابط اجتماعی اشخاص در پی خواهد داشت از جمله الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی از طریق مرجع قضایی منتفی می‌شود زیرا وقتی حق تنظیم سند رسمی از فروشنده به خریدار منتقل شود و حق فروشنده بدین وسیله زایل گردد، الزام وی به انجام امری که حقی برای انجام آن ندارد، توجیه قانونی و منطقی ندارد. نتیجه دیگر این است که کلیه هزینه‌های لازمه تنظیم سند به خریدار تحمیل می‌شود زیرا با انتقال حق تنظیم سند به خریدار و ذیحق شدن خریدار، پرداخت هرگونه هزینه لازم برای اعمال حق نیز برعهده صاحب حق می‌باشد. هنگامی پرداخت هزینه مزبور برعهده فروشنده خواهد بود که حق تنظیم سند با وی بوده و فقط برای خریدار در اثر عقد بیع و شروط صریح یا ضمنی در آن، حق الزام فروشنده به تنظیم سند ایجاد شده و متقابلاً برای فروشنده تکلیف به تنظیم سند بوجود بیاید. در این حالت فروشنده که ملتزم به تنظیم سند بوده ملتزم به پرداخت هزینه آن به عنوان لوازم نیز می‌باشد.

بعلاوه هرگاه یکی از طرفین فوت نماید و وکالت منحل گردد، وراثت خریدار چگونه می‌تواند به تنظیم سند موفق گردد؟ از یک طرف فروشنده را به جهت عدم توانایی قانونی وی برای تنظیم سند نمی‌توان ملزم کرد زیرا حق تنظیم سند به خریدار منتقل شده و دیگر فروشنده حقی جهت اجرا ندارد و از طرف دیگر وکالت به جهت فوت منفسخ گردیده (ماده ۶۷۸ ق. م. و عملاً نیز به چنین وکالتنامه‌هایی در ادارات و محاکم ترتیب اثر نداده و قابل استناد نمی‌دانند و هنوز موضع محاکم هم راجع به اینکه وراثت به استناد حق تنظیم سند که با بیع یا وکالتنامه به مورث آنان منتقل شده، از دادگاه اعمال حق تنظیم سند را درخواست کنند و دادگاه هم بر مبنای آن، حکم به تنظیم سند صادر نماید، روشن نمی‌باشد و می‌توان گفت که در حال حاضر چنین امری منتفی است.

بنابراین باید گفت انعقاد عقد بیع و اعطای وکالت در راستای آن برای تنظیم سند رسمی موجب انتقال حق تنظیم سند از فروشنده به خریدار نشده و تنها ایشان یا وکیل وی می‌تواند حق مزبور را اعمال نماید و اثر عقد وکالت موصوف نیز صرفاً اعطای اذن و نیابت از سوی فروشنده به خریدار جهت اجرای حق موکل می‌باشد. برخی از نویسندگان نیز بر همین نظر بوده و ماهیت عمل حقوقی موضوع این قبیل وکالتنامه‌ها را چیزی جزء وکالت نمی‌دانند (عابدی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۱۶) و بعضی دیگر برای عمل حقوقی موصوف در دوران حیات موکل، ماهیت وکالت قائل بوده و در زمان بعد از فوت موکل آن را وصایت تلقی می‌کنند (صفایی و جواهر کلام، ۱۴۰۱: ۴۰). شاید به لحاظ ارتباط وکالت با بیع و انتقال مالکیت بتوان اثری بیشتر از اعطای اذن برای اینگونه وکالت‌ها قائل شد ولی آن اثر فراتر از ایجاد حق تنظیم سند برای خریدار در کنار حق فروشنده برای آن امر نخواهد بود و نمی‌توان قائل به زوال حق

فروشنده از طریق انتقال حق فروشنده به خریدار و عدم امکان الزام وی به تنظیم سند شد. البته همین مقدار اثر نیز فعلاً در محاکم مورد پذیرش نبوده و وراثت نمی‌توانند به قائم مقامی از مورث شان و به استناد وکالت مزبور مستقیماً به اعمال حق تنظیم سند خود مبادرت نمایند بلکه اشخاص به طرح دعوا برای الزام فروشنده به انجام تعهد برای تنظیم سند دلالت می‌شوند.

با پذیرش عدم انتقال حق تنظیم سند به خریدار با عقد وکالت و بقاء آن برای فروشنده، انتخاب وکلای متعدد برای انجام آن از جمله ضم و کیل دیگر به وکیل سابق قابل تصور می‌باشد که بعداً راجع به وضعیت حقوقی آن بحث خواهد شد.

۱-۲-۱- در اعطای وکالت غیرقابل فسخ (بلا عزل)

هنگامی که شخصی برای انجام امری به دیگری وکالت غیرقابل فسخ می‌دهد، ممکن است در بقاء حق مباشرت به انجام موضوع وکالت برای موکل تردید شود و این سوال مطرح گردد که آیا با اعطای وکالت غیرقابل فسخ حق موکل برای انجام موضوع وکالت به وکیل منتقل شده و موکل حق انجام آن را شخصاً و یا با تعیین وکیل دیگر نخواهد داشت و آیا اقدام به دادن وکالت غیرقابل فسخ متضمن سقوط حق مباشرت موکل به انجام موضوع وکالت است و به این جهت موکل حق انجام موضوع وکالت را نخواهد داشت و موضوع تعیین وکیل دیگر اعم از ضم و کیل و غیره منتفی می‌باشد؟

چنانکه در فرض پیشین گفته شد، اثر عقد وکالت بیش از دادن اذن و نیابت نیست و اثر غیرقابل فسخ کردن وکالت نیز فقط ایجاد محدودیت برای اراده موکل یا وکیل برای فسخ وکالت می‌باشد و دلیل و موجبی برای انتقال و یا سقوط حق موکل برای مباشرت در انجام موضوع وکالت وجود ندارد (صفایی و جواهر کلام، ۱۴۰۱: ۲۲۶). اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه مشورتی به شماره ی ۷/۹۲۶۱ - ۰۹ / ۱۲ / ۱۳۸۵ به آن تصریح داشته و اعلام می‌دارد: (با عنایت به ماده ۶۸۳ قانون مدنی، موکل می‌تواند عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد زیرا وکالت دادن نمایندگی در انجام امری به دیگری است و به معنی سلب حق و اختیار انجام آن امر به وسیله موکل نیست. بلاعزل بودن وکیل نیز مانع از آن نیست که موکل شخصاً مورد وکالت را انجام بدهد). البته ممکن است از مجموع مفاد اینگونه وکالت نامه‌ها که متضمن اختیارات وسیع برای وکیل بوده و نیز رابطه حقوقی قبلی بین طرفین که در راستای آن به اعطای وکالت مبادرت شده و بعلاوه غیرقابل فسخ کردن وکالت چنین استنباط شود که قصد طرفین فقط اعطای اذن ساده نبوده و هدف دادن حقی برای وکیل نسبت به موضوع وکالت می‌باشد که در اینصورت نیز گفته شد، اثر این وکالت فقط ایجاد حق برای وکیل برای انجام موضوع وکالت بوده و موجب انتقال و یا سقوط حق مباشرت موکل برای انجام موضوع وکالت نمی‌باشد. رویه قضایی نیز در پذیرش حق مورد نظر یعنی اینکه وکیل به استناد حق ایجاد شده با وکالت، مستقیماً حق

مزبور را از طریق مرجع قضایی اعمال کند، در تردید است. بنابراین موکل بعد از اعطای وکالت به جهت بقاء حق مباشرت در انجام موضوع وکالت، می‌تواند حق مزبور را از طریق تعیین وکیل دیگر از جمله با ضم وکیل اعمال کند. البته در مورد وضعیت حقوقی آن بعداً بحث می‌شود.

۱-۲- عدم سقوط حق موکل برای انجام موضوع وکالت

گفته شد که انتخاب وکیل برای انجام امری موجب زوال حق موکل برای انجام آن امر نبوده و موکل راساً یا بواسطه وکیل دیگر می‌تواند آن را انجام دهد. لیکن چنانچه موکل حق انجام امر مورد وکالت را از خود ساقط کرده باشد، نمی‌تواند آن را شخصاً و یا بواسطه وکیل دیگری از جمله به طریق ضم وکیل یا امین به وکیل سابق انجام دهد. زیرا توکیل در امری که موکل قانوناً حق انجام آن را ندارد، باطل است. (ماده ۶۲۲ ق.م) کما اینکه در وکالت نامه‌های رسمی مورد تنظیم در دفاتر اسناد رسمی هدف از آوردن عبارت: (موکل ضمن عقد خارج لازم حق مباشرت در انجام موضوع وکالت را از خود سلب و ساقط کردند) ممانعت موکل برای دخالت در موضوع وکالت می‌باشد.

البته لازم به ذکر است که در این مورد نیز حکم ماده ۹۵۹ ق.م که مقرر می‌دارد: (هیچکس نمی‌تواند بطور کلی حق تمتع و یا حق اجراء تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند). بایستی رعایت شود و اسقاط حق مباشرت در انجام موضوع وکالت زمانی معتبر خواهد بود که اسقاط حق جزئی باشد. در این مورد باید بین اقسام وکالت (عام، مطلق و مقید) قائل به تفکیک شد:

در وکالت خاص یا مقید اعم از اینکه وکالت از جهت تصرف و یا متعلق و یا هر دو جهت خاص باشد، به دلیل جزئی بودن موضوع و یا متعلق وکالت، اسقاط حق مباشرت با مانعی برخورد نمی‌کند.

در مورد وکالت عام و مطلق باید گفت هر چند تفاوت آن دو آشکار و روشن است ولی از گفته‌های فقهای مشهور امامیه (محقق حلی، ۱۳۶۱:۴۲۹-۴۳۰) چنین برمی‌آید که آنان در تقسیم وکالت به وکالت عام و مطلق به متعلق وکالت توجه دارند و از جهت تصرف موضوع وکالت، وکالت عام را نیز داخل در مفهوم وکالت مطلق می‌دانند و از وکالت مطلق تعبیر به وکالت عام کرده‌اند و قانونگذار نیز به پیروی از آنان وکالت مطلق را شامل وکالت عام دانسته (کاتوزیان، ۱۳۶۴:۱۵۷) و در ماده ۶۶۰ ق.م چنین مقرر کرده است: (وکالت ممکن است بطور مطلق و برای تمام امور موکل باشد یا مقید و برای امر یا امور خاصی). در اینصورت اختیار وکیل در وکالت عام و مطلق فقط مربوط به اداره کردن اموال موکل خواهد بود. ماده ۶۶۱ ق.م چنین مقرر می‌دارد: (در صورتی که وکالت مطلق باشد فقط مربوط به اداره کردن اموال موکل خواهد بود). بنابراین در وکالت عام و مطلق در صورت خاص بودن متعلق وکالت، اسقاط حق مباشرت بلاشکال می‌باشد مثلاً شخصی برای هرگونه دخل و تصرف در یک باب ساختمان معین وکالت بدهد و حق مباشرت در انجام موضوع وکالت را از خود ساقط کند در این حالت اختیار اداره

کردن ساختمان فقط با وکیل خواهد بود ولی چنانچه وکالت از هر دو جهت تصرف و متعلق عام یا مطلق باشد، به نظر می‌رسد که اسقاط حق مباشرت به جهت کلی بودن حق بلا اثر خواهد بود.

۲- آثار حقوقی ضم و کیل بعد از تحقق شرایط ضم

نظر به اینکه بر حسب شکل ضم و کیل، وضعیت و آثار حقوقی آن ممکن است متفاوت باشد لذا تبیین اشکال مختلف ضم و کیل ضروری است. ضم و کیل به وکیل سابق از سوی موکل ممکن است به اشکال ذیل باشد:

۲-۱- ضم وکیل با حق انجام عمل انفرادی به وکیل سابق

برحسب اینکه وکیل سابق دارای حق انجام عمل انفرادی یا اجتماعی باشد، فضا به دو حالت پیدا می‌کند:

۲-۱-۱- ضم وکیل با حق انجام عمل انفرادی به وکیل سابق با حق انجام عمل انفرادی

گاهی موکل به وکیل سابق خود که دارای حق انجام عمل انفرادی است، وکیل دیگری را با اختیار انجام عمل انفرادی اضافه می‌کند در واقع در این حالت قصد موکل برخورداری از وکلای متعدد بوده و می‌خواهد هر کدام از وکلای متعدد موضوع واحد را انجام بدهد که در این صورت هر کدام از وکلا زودتر از دیگری موضوع وکالت را انجام بدهد، وکالت وکلای دیگر منتفی می‌شود. (ماده ۶۸۳ ق.م.) این شکل از افزایش وکلا توسط موکل به ضم وکیل به معنی مصطلح و رایج نبوده و باید از آن به ازدیاد وکیل تعبیر کرد زیرا منظور از ضم وکیل، انجام موضوع وکالت توسط وکیل لاحق با اجتماع و همراه وکیل سابق است با توجه به مجاز بودن برخورداری از تعدد وکیلان (ماده ۶۶۹ ق.م) ضم وکیل با وکلای متعدد با حق انجام عمل مستقل به وکیل یا وکلای سابق با حق انجام عمل مستقل، یک عمل حقوقی صحیح بوده و در نفوذ حقوقی آن تردیدی وجود ندارد.

۲-۱-۲- ضم وکیل با حق انجام عمل مستقل به وکیل سابق با حق انجام عمل اجتماعی

ممکن است شخصی که دارای وکیل با حق انجام اجتماعی با شخص معین برای انجام امر خاصی است، وکیل دیگری را با حق انجام عمل مستقل و انفرادی برای انجام همان امر انتخاب نماید. مثلاً شخصی برای فروش یک ساختمان معین به شخص "الف" وکالت بدهد و مقرر نماید که با شخص "ب" به صورت اجتماعی آن را بفروشند و سپس برای فروش همان ساختمان به شخص "ج" و یا شخص "ب" با حق انجام عمل مستقل وکالت بدهد. در این فرض، وکالت شخص "الف" از مالک ساختمان صحیح بوده ولی اجرای مفاد نیابت مقید به ضم نیابت شخص "ب" به نیابت ایشان می‌باشد و بر فرض که بعداً

به "ب" وکالت مستقل برای انجام آن موضوع بدهد، چون وکالت شخص "ب" علی حده از وکالت "الف" و به صورت مستقل بوده و شخص "ب" عمل اجتماعی را نپذیرفته و آنچه مورد قصد مشترک و توافق طرفین بوده وکالت انفرادی است لذا انتخاب وکیل دوم یعنی "ب" با آن کیفیت مورد تحقق شرط نیابت "الف" و استقرار نیابت وی نمی‌باشد مگر اینکه شخص "ب" ایجابی که در ضمن وکالت مالک با "الف"، برای ایشان شده است، بپذیرد و با قبولی وی، قید و شرط نیابت شخص "الف" از مالک ساختمان محقق می‌شود و در این صورت آنان باید به صورت اجتماعی به فروش ساختمان مبادرت نمایند و الا صرف اعطای وکالت مستقل از سوی مالک به شخص "ب" و بدون پذیرش وکالت اجتماعی از سوی وی تکلیفی برای ایشان برای انجام عمل اجتماعی با "الف" که اصلاً موضوع قصد و توافق نبوده، ایجاد نمی‌شود و قید نیابت شخص "الف" نیز محقق نمی‌گردد.

در صورتی که مالک برای فروش همان اموال به شخص "ج" برای انجام عمل مستقل وکالت بدهد، چنین اقدامی به هیچ کدام از وکلای "الف" و "ج" تکلیفی بر انجام عمل اجتماعی ایجاد نمی‌کند زیرا نیابت اجتماعی شخص "الف" مقید به نیابت شخص "ب" بوده و انجام عمل اجتماعی با "ج" مورد قصد و توافق او با مالک نبوده است و چیزی که وارد قصد مشترک وی با مالک نشده، تعهدی برای او ایجاد نمی‌کند و همین طور نیابت اعطایی از طرف مالک به "ج" نیابت با حق انجام عمل مستقل بوده و انجام عمل اجتماعی با شخص "الف" مورد قصد و توافق او با مالک نبوده است و حتی شخص "ج" در صورت تمایل نمی‌تواند با شخص "الف" به صورت اجتماعی موضوع وکالت را انجام دهد زیرا قید نیابت شخص "الف" نیابت شخص "ب" بوده و نه شخص "ج" و ایجاب مالک در ضمن عقد وکالت با الف، صرفاً برای "ب" بوده و شخص الف صرفاً نیابت را مقید به نیابت شخص "ب" پذیرفته و با مالک در این خصوص به توافق رسیده است و شخص الف تکلیفی به قبول چیزی که مورد توافق او با مالک نبوده و حتی در صورت رضایت نمی‌تواند با "ج" به انجام عمل اجتماعی مبادرت نماید زیرا اختیار تفویض شده به ایشان مقید به نیابت شخص "ب" بوده و خارج از ایشان فاقد اختیار می‌باشند و در صورت تردید در اختیار وکیل باید اصل عدم اختیار را جاری ساخت.

۲-۲- ضم وکیل با حق انجام عمل اجتماعی به وکیل سابق

بر حسب این که وکیل سابق از اختیار انجام عمل مستقل یا اجتماعی برخوردار باشد، مساله پاسخ متفاوتی خواهد داشت:

۲-۲-۱- ضم و کیل به وکیل سابق با اختیار انجام عمل مستقل

گاهی شخصی برای انجام امری با اختیار انجام آن به صورت مستقل و انفرادی به دیگری وکالت می‌دهد و متعاقباً برای انجام همان امر به شخص دیگری وکالت می‌دهد و مقرر می‌دارد که با اجتماع و اتفاق وکیل سابق به انجام موضوع وکالت بپردازد. مثلاً شخصی برای فروش یک باب ساختمان به شخص "الف" وکالت می‌دهد و چون در آن هنگام وکیل دیگری از سوی موکل برای انجام آن امر تعیین نشده بود و صرفاً ایشان به عنوان وکیل واحد اختیار انجام آن امر را به صورت مستقل داشته‌اند لذا بحث انجام عمل به صورت اجتماعی منتفی بوده است ولی بعداً مالک با دادن وکالت به شخص "ب" برای انجام همان امر مقرر می‌دارد که ایشان موضوع وکالت را با اجتماع شخص "الف" به عنوان وکیل سابق اش، انجام بدهد و آنچه در جامعه متداول و مبتلابه، بوده همین شکل از ضم وکیل می‌باشد و همان طوری که ابتدا گفته شد، اغلب در جامعه تصور این است که با ضم وکیل به وکیل سابق به این شکل، اختیار وکیل سابق بر انجام عمل انفرادی و مستقل مقید شده و اختیار ایشان محدود به انجام موضوع به صورت اجتماعی و همراه با وکیل لاحق خواهد بود و در صورت مبادرت مستقل و انفرادی به انجام موضوع وکالت، اقدام ایشان فضولی خواهد بود و برخی از حقوقدانان نیز بر این نظر بوده و معتقدند که در اینجا قضیه مانند این است که از آغاز به دو وکیل نمایندگی داده شده است. (کاشانی، ۱۳۸۸: ۲۲۳) بعضی از نویسندگان نیز صرفاً در وکالت ساده ضم وکیل را نافذ و دارای آثار حقوقی دانسته‌اند (عابدی و ساعت چی، ۱۳۹۶: ۲۴۵) بر اساس این نظرات است که دفاتر اسناد رسمی در اسناد رسمی وکالت عبارت "موکل ضمن عقد خارج لازم حق ضم وکیل را از خود سلب و ساقط کردند" درج کرده و معتقد هستند که با درج این عبارت وکیل سابق اختیار اقدام مستقل و انفرادی را نخواهد داشت. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز طی نظریه شماره ۶۳۱۰ / ۷ مورخ ۱۲ / ۱۰ / ۱۳۷۶ بر این اعتقاد است که در صورت آگاهی وکیل اول به ضمیمه شدن وکیل دیگر به وی، ضم وکیل دارای اثر حقوقی بوده و وکیل اول نمی‌تواند موضوع وکالت را بصورت مستقل انجام بدهد.

لیکن به نظر می‌رسد که توافق مزبور فاقد اعتبار و نفوذ حقوقی بوده و تأثیری در وکالت وکیل سابق نخواهد داشت، زیرا:

- توافق مزبور یعنی انجام موضوع وکالت به صورت اجتماعی با وکیل سابق ضمن عقد وکالت بین موکل و وکیل لاحق صورت می‌گیرد و طبق ماده ۲۱۹ق.م. آثار عقد مزبور صرفاً متوجه طرفین آن یعنی موکل و وکیل لاحق بوده و تسری آثار قرارداد مزبور به شخص ثالث یعنی وکیل سابق بر خلاف اصل نسبی بودن قرارداد می‌باشد. روشن است که علم و جهل وکیل اول به اراده موکل و توافق او با شخص دیگر برای ضمیمه شدن به وکیل اول تأثیری در اجرای اصل مزبور ندارد.

- اعتقاد به نفوذ حقوقی توافق مزبور هنگامی صحیح می‌باشد که ماهیت حقوقی وکالت را آن طور که برخی از فقها و حقوق دانان معتقدند، ایقاع بینداریم. در صورتی که وکالت با اراده ی یکجانبه موکل ایجاد شود و قوام وکالت تابع اراده یکجانبه موکل بوده و در تحقق وکالت نیازی به اراده وکیل نباشد موکل هر لحظه می‌تواند اراده ی خود را برای اعطای نیابت با شرایط جدید به مخاطب مورد نظر (وکیل) اعلام نماید و وکیل در انجام و یا عدم انجام آن مختار خواهد بود و اگر بخواهد سمت وکالت داشته باشد باید موضوع وکالت را با شرایطی که موکل اعلام می‌کند انجام دهد. در حالی که در نظم حقوقی فعلی هیچ تردیدی در عقد بودن وکالت وجود ندارد و قانون گذار در مواد ۶۵۶-۶۵۷ و ۶۵۸ ق.م. به تمام بحث‌ها ی راجع به ماهیت وکالت پایان داده و بر عقد بودن وکالت تصریح و تاکید کرده است.

اینک با عقد بودن وکالت چگونه می‌توان بر خلاف اصل تساوی اشخاص در روابط اجتماعی و اصل لزوم و پابندی اشخاص به مفاد توافق، اجازه داد که یک طرف قرارداد یعنی موکل، مفاد عقد وکالت با وکیل سابق را تغییر بدهد. آنچه بین موکل و وکیل سابق مورد توافق و قصد بوده، انجام موضوع وکالت به صورت مستقل و انفرادی بوده و مادام که وکالت باقی است طرفین باید به مفاد توافق پایبند باشند و یک طرف قرارداد نمی‌تواند چیزی را که مورد توافق نبوده به طرف دیگر آن تحمیل نماید.

در این فرض وکالت وکیل لاحق نیز از اثر و نفوذ حقوقی برخوردار نمی‌باشد. به دلیل اینکه نیابت وی اجتماعی بوده و مقید به نیابت وکیل سابق شده است و مادام که نیابت اجتماعی مورد نظر توسط وکیل سابق قبول نشده باشد، نیابت وکیل لاحق نفوذ حقوقی پیدا نمی‌کند و اقدام انفرادی وی به انجام موضوع وکالت فضولی خواهد بود، مگر اینکه موکل اختیار انجام انفرادی موضوع را به وکیل لاحق اعطاء کرده باشد.

۲-۲-۲- ضم وکیل به وکیل سابق با اختیار انجام عمل اجتماعی

گاهی ممکن است شخصی اختیار انجام اجتماعی امری را به دیگری بدهد و آنچه مورد قصد طرفین عقد وکالت بوده، نیابت اجتماعی باشد و ممکن است شخصی که موضوع وکالت با اجتماع او و وکیل انجام خواهد شد، در هنگام عقد وکالت توسط موکل تعیین شود یا اختیار تعیین آن به وکیل واگذار شود. در این موارد به جهت اینکه مقید بودن وکالت وکیل به نیابت اشخاص دیگر مورد قبول وکیل واقع شده است لذا وکالت مزبور دارای نفوذ حقوقی بوده و وکیل باید موضوع وکالت را به همراه اشخاص مزبور انجام دهد ولی بحث ما این است که اگر موکل بعد از انعقاد وکالت با وکیل اول بخواهد وکیل دیگری را به او ضمیمه کند تا آنان به صورت اجتماعی موضوع وکالت را انجام بدهند، تکلیف چیست؟ آیا انجام موضوع

وکالت باید با اجتماع وکلای سابق و لاحق باشد یا اینکه اقدام موکل به ضمیمه کردن وکیل دیگر تأثیری در اختیار وکلاء سابق و نفوذ حقوقی اقدام آنان نخواهد داشت؟

چنانکه در فرض قبل گفته شد، وکالت به عنوان عقد تابع قصد مشترک طرفین بوده و طرفین باید از مفاد آن پیروی کنند و یک طرف قرارداد نمی‌تواند به طور یکجانبه و بدون موافقت طرف دیگر، شروط دیگری را در قرارداد وارد کرده و به طرف دیگر تحمیل کند. آنچه در این فرض مورد قصد مشترک طرفین بوده و مورد توافق واقع شده، نیابت اجتماعی وکیل سابق با شخص مورد تعیین موکل در هنگام عقد و یا شخص مورد تعیین خود وکیل بوده و نه هر شخصی. وکیل سابق فقط نیابت شخص معین و یا شخص مورد نظر خود را به عنوان قید وکالت خود پذیرفته و مورد توافق واقع شده است. اینک ضمیمه کردن وکیل دیگر، مقید کردن نیابت وکیل سابق به امری است که در وکالت سابق مورد توافق نبوده و خارج از قصد مشترک طرفین و موضوع جدیدی است که نیازمند توافق جدید می‌باشد.

نتیجه

وکالت یکی از ابزارهای حقوقی مهم برای زندگی در دنیای معاصر است. به دلیل پیچیدگی و تخصصی بودن موضوعات از یک طرف و پراکندگی اشخاص در نقاط مختلف کشور و جهان و عدم امکان حضور طرفین در محل انجام عمل حقوقی و پرهزینه بودن رفت و آمد و اتلاف وقت، اعطای وکالت به یک متخصص و شخص حاضر در محل انجام عمل حقوقی ضرورتی اجتناب ناپذیر می‌باشد. از طرفی به جهت اینکه نتیجه وکالت استیلاء و سلطه یک شخص بر شخص دیگر و برخلاف شخصیت انسانها بوده، قانونگذار وکالت را یک عقد جایز در نظر گرفته و موکل هر موقع می‌تواند با عزل وکیل از سمت وکالت، زوال این سلطه را رقم بزند. اما گاهی موکل به هر دلیلی حق عزل وکیل را از خود ساقط می‌کند و قصد برهم زدن این سلطه را ندارد. باید گفت موکل در اعطای وکالت بلاعزل فقط اختیار عزل وکیل را از خود ساقط می‌کند و همچنان از حق انجام موضوع وکالت برخوردار بوده و مادام که صراحتاً حق موصوف را از خود سلب نکرده باشد، شخصاً یا از طریق وکیل دیگری می‌تواند آن را اعمال نماید و گاهی هم موکل با استفاده از حق مزبور در صدد ضم وکیل جدید به وکیل سابق خود برمی‌آید.

لازم به ذکر است گاهی اعطای وکالت بلاعزل در راستای عقد بیع واقع شده با سند عادی صورت می‌گیرد تا خریدار بتواند با استفاده از آن وکالت برای انتقال مالکیت مزبور سند رسمی تنظیم کند. در این حالت اعطای وکالت از سوی فروشنده به خریدار به اعتبار مالک بودن فروشنده نسبت به موضوع وکالت نبوده و با عقد بیع غیر رسمی مالکیت وی به خریدار منقل شده و در هنگام اعطای وکالت مالکیتی برای او وجود ندارد بلکه اعطای وکالت از سوی ایشان به اعتبار برخوردارگی وی از حق تنظیم سند رسمی می‌باشد. آشکار است که علی‌رغم فروش ملک با سند عادی به خریدار و انتقال مالکیت به وی،

همچنان سند رسمی به نام فروشنده بوده و فقط قانوناً او حق تنظیم سند رسمی انتقال به نام خریدار دارد و با اعطای وکالت به خریدار اختیار اجرای این حق را به ایشان تفویض می‌کند. ضم وکیل در همه مصادیق اعطای وکالت اعم از وکالت ساده، وکالت بلاعزل و وکالت در راستای عقد بیع به جهت مخالفت با اصول حاکم بر قراردادها فاقد نفوذ حقوقی بوده و هیچگونه اثر قانونی بر آن مترتب نمی‌باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- حلی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۳۶۱ق)، شرایط الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۳، دارالهدی للطباعه و النشرقم.
- صفایی سید حسین و محمدهادی جواهر کلام (۱۴۰۱)، حقوق مدنی پیشرفته، ج ۲، چ ۳، شرکت سهامی انتشار.
- عابدی محمد، علی ساعتچی و فرزاد جاویدی، «وکالت در مقام بیع»، پژوهش در حقوق خصوصی، ش ۸، پاییز ۱۳۹۳.
- عابدی محمد و علی ساعتچی (۱۳۹۶)، «تحلیل فقهی و حقوقی مفهوم و آثار ضم و کیل» مطالعات فقه اسلامی، دوره ۹، ش ۱۶، بهار و تابستان .
- کاتوزیان ناصر (۱۳۶۴)، حقوق مدنی، عقود معین، چ ۱، ج ۳، انتشارات بهنشر.
- کاشانی محمود، حقوق مدنی (۱۳۸۸)، حقوق مدنی قراردادهای ویژه، چ ۱، بنیاد حقوقی میزان
- کریمی عباس (۱۳۹۴)، « احکام و آثار ضم و کیل به و کیل سابق» مدرسه حقوق، شماره ۹۹

Terms and legal Effects of Adding an Agency

Abstract

Power of attorney, including simple power of attorney, irrevocable power of attorney, and power of attorney in line with the sale contract, which is often documented by an official document, does not have any the nature except power of attorney, and its effect is simply to grant the attorney an agency to perform the power of attorney. By granting such powers of attorney, the client's right to act as attorney is not revoked, and if the client has not deprived himself of the right to act, he can add another agency to the first agency. But it must be said that the act of adding a agency is contrary to the principles governing contracts, including the The Principle of Autonomy and the privity of contracts. In this article, the writer tries to analyze the legal conditions and effects of the adding an agency in the judicial procedure and criticize and analyze the existing theories with a descriptive and analytical method and relying on his experiences.

Key word: Agency, Irrevocable Power of Attorney, Adding an Agency, Attorney in line With the sale contract

شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني